

درس سیصد و هشتاد و چهارم

بحث راجع به کیفیت مجرد و تلائم بین مجرد و ماده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کیفیت تحقق ماهیت

تعریف امر اعتباری

بحث درباره کیفیت تحقق و تکوّن ماهیت بود و صحبت در این بود که آیا ماهیت که به تعبیر قوم یک امر اعتباری است صحت دارد یا اینکه باید تعبیر دیگری جایگزین آن کرد؟! در اینکه اینها قائل هستند به اینکه ماهیت یک امر اعتباری است عرض شد که امر اعتباری آن امری است که مسئله به اعتبار معتبر اختلاف پیدا می کند. معتبر گاهی عرضی را در عالم اعتبار عارض بر موضوعی می کند و موضوع را متصف به آن می کند، گرچه همین اعتبار یک منشأ انتزاع داشته باشد، و گاهی آن اعتبار را سلب می کند و تغییر و تبدل در اعتبار به وجود می آورد. این مسئله و مطلب به اختلاف احوال و کیفیت نظر معتبر تفاوت دارد. در جایی مسئله ریاست هست، در آنجا تبدیل به مرئوسیت می شود! در جایی صحبت در ملکیت است، ملکیتی را منتسب به زید می کند و فردای آن روز ملکیت را از زید سلب می کند! در یک جا به واسطه اعتبار ایجاد علقه بین زوجیت حاصل می کند و در روز دیگر به واسطه سلب این علقه موجب افتراق بین زوجیت می شود تمام اینها از اعتباراتی است که معتبر این اعتبارات را در وعاء ذهن و تصور معتبر می کند. براین اساس هم مسئله مترتب می شود یعنی این طور نیست که فقط صرفاً این اعتبار یک امر عدمی محض باشد بلکه وقتی معتبر آن جهت اعتباری خود را

^۱ . تلمیذ: اگر شخصی عمداً نماز را زودتر از امام جماعت تمام کند اشکالی دارد؟

استاد: نباید تعمد داشته باشد.

تلمیذ: اگر عمداً این کار را انجام بدهد چطور می شود؟

استاد: عمداً باطل است مگر اینکه قصد فرادی کند یعنی اگر به قصد فرادی زودتر سلام بگوید درست است اما نه، بدون قصد فرادی اگر بخواهد تعمداً زودتر تمام کند باطل می شود. قصد فرادی در هر جای از نماز اشکال ندارد! یک دفعه ما به منزل حاج ... رفتیم و به مجرد رفتن یا بعد از نشستن بود که برق رفت. یک بچه دارند که اسمش علی است و او دیگر این را برای ما دست گرفته بود! می گفت: آقای فلان به اینجا آمد و برق ما رفت!

اعتبار می‌کند، بر این مسئله هم حکم بار می‌کند.

نحوه ایجاد علقه زوجیت در اقوام و ملل

در باب نکاح باید دید که این معتبر به چه نحو مسئله نکاح را ایجاد و انشاء می‌کند؟! آیا وکیل و یا شخص زوج یا زوجه که عاقد باشند، وقتی که این اعتبار زوجیت را انشاء می‌کنند چه تغییر و تحولی در خارج نسبت به این مسئله انجام می‌شود؟! وقتی که وکیل می‌گوید: **أَنْكَحْتُ** یا **زَوَّجْتُ** چه مسئله‌ای ایجاد می‌شود که ایجاد علقه می‌شود؟! و این مسئله برای همه [همین‌طور] است یعنی این قضیه برای همه و در همه اقوام و ملل وجود دارد منتها کیفیتش فرق می‌کند! در بعضی، الفاظ متفاوت است و این مسئله با لفظ انجام می‌شود و در بعضی نفس عمل موجب این علقه می‌شود و در بعضی حتی نیت و اشاره موجب این مسئله خواهد شد و شارع هم در اینجا ترتیب اثر داده است.

نحوه رجوع در طلاق رجعی

حقیقت و مقصود از علقه زوجیت!

من باب مثال در مسئله طلاق وقتی که زن در عده رجعی است خب یک وقتی مرد می‌آید با او صحبت می‌کند و صحبت، صحبت عادی است، خب در اینجا رجوع صدق نمی‌کند. یک وقتی صحبت به یک نحوی است که مقصود از آن صحبت ایجاد ارتباط است، خب در اینجا رجوع صدق می‌کند و شارع هم به این مسئله ترتیب اثر می‌دهد یا در مورد زواج وقتی که زن می‌گوید: **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي**، این در این صورت چه چیزی را ایجاد می‌کند؟! یعنی با این **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي** در ذهن خودش، خودش را به این شخص مرتبط می‌کند و نحوه ارتباط هم فقط یک ارتباط دو نفر در یک دفتر و شرکت نیست که پیش همدیگر بنشینند و هر کدام یک وظیفه خاص به خودشان را انجام بدهند؛ این یک قسمت از کار را انجام بدهد و این خانم هم یک قسمت از کار را انجام می‌دهد، این نیست. یا ایجاد ارتباط یک ارتباط محرمیت نیست که محرمیت در اینجا انجام شود! مثل محرمیتی که بین پسر و مادر یا بین برادر و خواهر است! این محرمیت هم محرمیت نیست. همین‌طور منظور از ایجاد ارتباط، عمل نکاح نیست به جهت اینکه در بسیاری از اینها ممکن است مواردی از این زوجین باشد که عمل نکاح ممتنع باشد؛ فرض کنید اصلاً مرد نتواند مضاجعت داشته باشد و اصلاً امکانش نباشد. خب بالآخره این در عالم اعتبار چه تصویری دارد که می‌گوید: من خودم را به زینت تو درآوردم؟! اگر از او سؤال کنند که مقصود از زینت چیست به ما چه جوابی می‌دهد؟! می‌گوید که منظور محرمیت است؟ می‌گوییم: خب بین برادر و خواهر هم محرمیت است. بگوییم: منظور از این «به زینت درآوردم» این است که در تحت تکفل تو باشم؟

می‌گوییم: خب شخص به کلفت و نوکرش هم حقوق می‌دهد و در تحت تکفل او هستند! مرغ و خروس در حیاطش هم در تحت تکفل او هستند! صرف تحت تکلف بودن را که زوجیت نمی‌گویند! یا اگر بگویند: منظور من نفس عمل نکاح است. می‌گوییم: خب اینکه اصلاً امکان ندارد!

من باب مثال در آنجایی که پسر خردسال و طفلی را برای دختری عقد می‌کنند، ولی هر دو این را برای او عقد می‌کند، خب در اینجا عمل ممتنع است. از طفل هم گذشته، حتی اگر در مورد رضیع نکاح انجام بشود، در اینجا باز هم عمل نکاح ممتنع است و در مورد رضیع دیگر امکان ندارد. بنابراین ولی طفل چه نیتی در ذهن خود دارد که به واسطه آن نیت و آن هدف، **يُعَدُّ هَذَا زَوْجًا وَ هَذِهِ زَوْجَةٌ**؛ یعنی با آن نیت، این رضیع و رضیعه هر دو متبدل به این عنوان و معنوی به عنوان زوج و زوجه می‌شوند. چه مسئله‌ای در اینجا تحقق پیدا می‌کند؟! این در اینجا نفس همان تعلق زوجیت است یعنی اینکه در تحت ارتباط خاص با اوست و این ارتباط خاص جدای از محرمیت و جدای از نفس عمل نکاح است و این یک مطلب خاصی است که عرف این را می‌داند که اسم این ارتباط و علقه خاص زوجیت است، چه اینکه عمل زوجیت و نکاح محقق باشد یا نباشد!

فرض کنید رضیعه‌ای را به متعه رضیعی درمی‌آورند، خب در اینجا عمل نکاح در مورد این رضیع یا مثلاً طفل دوساله امتناع دارد! عمل نکاح با یک طفل دوساله و صغیره امتناع دارد و ممتنع است. در این صورت این نحوه عمل و اعتبار عبارت از آن تعلق خاص است که آن تعلق خاص غیر از محرمیت و ارتباط زناشویی است، او فرق می‌کند و یک مسئله دیگری است که محرمیت و عمل نکاح و مضاجعت از آثار مترتب بر اوست.

عدم وجود صیغه محرمیت در شرع

بناءً علی هذا اینکه می‌گویند: ما صیغه محرمیت داریم، اصلاً در شرع چیزی به نام صیغه محرمیت نداریم زیرا محرمیت عبارت از محرمیت خواهر و برادری است، خب خواهر و برادری که صیغه ندارد! غیر از آن هم که دیگر چیزی نداریم، لفظی که ایجاد محرمیت کند نداریم. آنچه که ما داریم لفظ نکاح و صیغه نکاح است و نکاح هم همین تعلق زوجیت است.

بله، ممکن است که انسان بعضی از آثار یک عقد را در ضمن عقد نفی کند و این اشکالی ندارد. فرض کنید که از لوازم بیع، حق تصرف در مال، خرید و فروش، بخشش، امحاء و نقل و تصرفات اوست اما انسان ممکن است که یک مالی را به شخصی ببخشد و در این بخشش شرط عدم انتقال از این بلد به بلد دیگر را بکند یا یک مالی را به شخصی ببخشد و شرط عدم انتقال به فرد دیگری را بکند. ولی اگر مالی را به شخصی ببخشد و شرط عدم تصرف در مال را بآی تحوکان بکند، خب این نمی‌شود! اگر انسان مالی را به یکی بفروشد و در ضمن شرط کند که شما هیچ حق تصرفی ندارید، این نمی‌شود.

بنابراین این ملکیت در اینجا و این برای این بودن، مساوی با عدم است! فرق نمی‌کند که شما در یک معامله نفس خود تذوت ذات را به ذاتی یا ذاتی سلب کنید که این موجب انتفاء اصل ذاتیات یک عقد است. یا اینکه شما آثار مترتب بر ذاتیات عقد را به نحوی سلب کنید که در حکم سلب ذاتیات متلاصقه با او باشد، در این صورت هر دو اشکال دارد. بله، ممکن است شما بعضی از آثار و متفرعات بر عقد را سلب کنید، در مورد نکاح هم مسئله همین‌طور است.

عوارض مترتب بر عقد نکاح

در مورد نکاح مسئله ایجاد علقه زوجیت است و این علقه زوجیت یک مسئله و امری سواء سایر مسائل است. ذاتی اول این علقه زوجیت عبارت از محرمیت است یعنی این اولین ذاتی است. ذاتی دوم از ذاتیاتش عبارت از همان نکاح و التذاذات و اینها است البته در اینجا نمی‌شود گفت که ذاتی **لا یُفسد** یا **لا یُنزل** است بلکه ممکن است که [این] وجود نداشته باشد. از عوارض دیگر که بر آن مترتب می‌شود وجوب نفقه و ترتب ارث و امثال ذلک و سایر مسائل است که بعضی‌ها را شارع تعیین می‌کند و بعضی‌ها را خود عرف تعیین می‌کند مثل حضور در بیت و نوم **أربعة لیالی** و امثال ذلک. حالا ممکن است که طرفین این را به عنوان حقوق نفی کنند، اشکالی ندارد. اما خود اصل زوجیت مترتب بر استعداد و تهیو عمل نکاح و مناکحه نیست بلکه آن عمل مناکحه خارج از آن است و همین‌طور مسئله دیگر این است که در مورد نکاح، عقد بر حلیت و جواز نظر مترتب نمی‌شود بلکه بر خود همان نفس تعلق و رابطه و ربط خاص زوجیت است، این از آثارش است.

لذا همه این صیغه‌های محرمیتی که می‌خوانند محل اشکال است و حالا اگر نگوییم همه، اغلب محل اشکال است چون منظور اینها از این صیغه محرمیت فقط همین حلیت نظر است بدون [نکاح]، اصلاً در ذهنشان اینکه این زن او می‌شود خطور نمی‌کند. بله، اگر صیغه را به عنوان زوجیت بخوانند [صحیح است]. اگر یک وقتی یک جایی پیش آمد و یک وقت خواستید صیغه محرمیت بخوانید باید حواستان باشد و به خود آن شخص و اشخاص یا به ولی آنها بگویید که منظور از این صیغه نفس ازدواج است و تفاوت نمی‌کند متنها ممکن است که طرفین در بعضی از آثار این محرمیت و ازدواج اسقاط حق کنند مثلاً به شرط عدم استمتاع صیغه را بخوانند و این اشکال ندارد. چه اشکالی دارد؟! فرض کنید یک شخص شخصی را یک سال یا دو سال یا ده سال متعه می‌کند و زن یا مرد عدم استمتاع را شرط می‌کنند. البته در مورد متعه [این] حق مرد است ولی به عنوان یک شرط لازم خودش ملزم به انجام شرط می‌شود و در اینجا اسقاط این حق را می‌کند، این اشکال ندارد و مسئله‌ای نیست. ولی در عین حال این متعه است و سایر آثار بر آن مترتب است. یا فرض کنید که این زوجه، زوجه او است و سایر آثار بر آن مترتب است. چطور اینکه فرض کنید در مورد اسکان یا نفقه یا در مورد سایر حقوق

ممکن است که طرفین اسقاط حق کنند یا شرط جدیدی را بگذارند، اینها می‌توانند این کار را انجام بدهند.

تبیین نظر قوم در مورد اعتباری بودن ماهیت

بحث ما در اینجا راجع به اعتبار بود یعنی شارع و عرف این اعتبار را [وضع] کرده است و این اعتبار را حجت می‌داند و بر این اعتبار ترتب اثر بار کرده است و بر آن اثر مترتب است. همان‌طوری که عرض شد وضع و رفع اعتبار به ید معتبر است چطور اینکه امروز ایجاد علقه می‌کند و فردا این علقه را نفی و سلب می‌کند. اما صحبت ما درباره ماهیت این است که قوم که می‌فرمایند: ماهیت یک امر اعتباری است آیا مانند عقد نکاح می‌ماند؟ یا مانند ملکیت می‌ماند که الآن این عبا اعتباراً برای من است و بعد من این عبا را به یک شخص دیگر می‌بخشم و دیگر وقتی که بخشیدم سلب اعتبار و سلب ملکیت از این عبا می‌شود و آن شخص هم این را به یک شخص دیگر می‌بخشد؟! آیا مسئله ماهیت که می‌گویند: یک امر اعتباری است به این کیفیت و این طور است؟! یعنی آیا هر شخصی می‌تواند جعل ماهیت کند و فردا ماهیت را بردارد؟! مثلاً امروز بگوید: جناب آقای ... که امروز حی، زنده، شاعر، بصیر و مدرک است، یک ساعت دیگر بنده ایشان را اعتبار می‌کنم که او میت بین الأحياء است و خلاصه سلب شعور و اینها و این مسائل شده است؟! نه خیر، ایشان حیاتش در اختیار بنده نیست چطور اینکه موت او هم در اختیار بنده نیست و ما فقط با اعتبارات متفاوت خودمان را به زحمت انداخته‌ایم و مسئله در خارج تفاوتی نمی‌کند! به فرمایش کلام امام کاظم علیه‌السلام که حضرت می‌فرماید:

اگر همه دنیا ببینند و به تو بگویند که در دست تو خزف است تو را باکی نیست در حالی که در دست تو لؤلؤ است و اگر همه دنیا بگویند که در دست تو لؤلؤ است برای تو نفعی ندارد در حالی که در دست تو خزف باشد!^۱

این واقعیت است، فرق نمی‌کند! حالا آدم را تعریف کنند یا آدم را تنقیح کنند، آدم باید ببیند که خودش چیست و چه حال و کیفیتی دارد!

ظاهراً قوم مسئله اعتبار را با انتزاع خلط کرده‌اند! در بحث ماهیت، مسئله ماهیت مسئله انتزاع است یعنی انسان وقتی که نگاه به اصناف و افراد یک طبیعت نوعیه می‌کند، یک مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلافی که پیدا می‌کند، آن را از آن مشارکات و متمایزات انتزاع می‌کند و آن انتزاع را ماهیت می‌گویند. پس ماهیت یک مایا‌زاء خارجی و وجود خارجی دارد! انسان که نمی‌تواند امری را از عدم انتزاع کند بلکه انتزاع باید از امر وجودی باشد! بنابراین شما که می‌گویید: زید انسان است، نمی‌گویید: زید چدن است و زید حجر است و زید شجر است! این به جهت این است که در زید چیزی را یافته‌اید و به واسطه این یافتن می‌گویید که انسان است. آن

^۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۳۸۳، با قدری اختلاف.

یافتن چیست؟ آن چه چیزی است که شما آن را یافته‌اید؟! اگر نفس الوجود و صرف الوجود است که آن صرف الوجود در همه هست و اگر مسئله شما به خود وجود برمی‌گردد و وجود را یافتید که این وجود که با وجود دیگر تفاوتی نمی‌کند و بنا بر مسئله اصل صرافت و اطلاق در وجود و اینکه برای وجود ثانی نیست و وجود دارای ماهیت نیست، از این مسائل استفاده می‌شود که هر جا وجود پای خود را بگذارد، آنجا تحقق، تکون، عینیت و تشخیص است. اینکه در هر جا پای خود را می‌گذارد، این معلوم می‌شود که خودش فی حد نفسه یکی است و یک حقیقت است! حالا می‌خواهد پای خود را بگذارد، در انسان خود را به انسان تبدیل می‌کند و در حیوان خود را به حیوان تبدیل می‌کند و در سایر موارد خود را به همان مورد و همان شکل خاص تبدیل می‌کند. آیا حالا می‌توانیم بگوییم که در اینجا دو امر وجود دارد؟! یک امر، امر واقعی است که عبارت از خود وجود است و یک امر، امر موهومی و اعتباری است و به اعتبار معتبر فرق می‌کند که آن عبارت از ماهیت است! آیا می‌توانیم یک هم‌چنین حرفی بزنیم؟! **حاشا و کلا!** چرا؟! چون همین ماهیتی را که شما برای زید بار کردید، این ماهیت را از کجا آورده‌اید؟! این ماهیتی را که می‌گویید: زید حیوان ناطق است، این ماهیت را از کجا برای زید بار کرده‌اید؟! چرا نگفتید که حیوان صاهل است؟! آن اختلافی را که شما در زید دیده‌اید، آیا آن اختلاف هست یا نیست؟! بالآخره هست یا نیست؟! چطور شد که وقتی به خود وجودات مختلفه در ارض واحد نظر می‌کنیم، این اختلاف را واقعه می‌بینیم؟! وقتی که به گندم نگاه کنیم، این را با جو و ارزن و برنج متفاوت می‌بینیم اما وقتی به خود گندم نگاه می‌کنیم، این ماهیت قمحیت عبارت از امر اعتباری است؟! اگر امر اعتباری است پس چرا جدا کرده‌اید؟! چرا بین وجودات جدا کرده‌اید؟! اگر امر واقعی است که شما وجود را واقعی می‌گویید و ثانی برای وجود فرض نمی‌شود.

واقعی بودن تشکل وجود به اشکال مختلف

بنابراین از اینجا استفاده می‌کنیم که نه تنها خود وجود یک امر واقعی است بلکه تشکل وجود به اشکال مختلف هم امر واقعی است! وجود است که خود را به شکل مختلف درمی‌آورد و دیگر در اینجا نمی‌توانید بین شکل و وجود فاصله بیندازید و بگویید: خود وجود امر حقیقی است اما شکل آن یک امر اعتباری و بیخود است! وجودی که دارای شکل است وجود است یعنی هم شکل است و هم وجود است، هم ماهیت است و هم وجود است نه اینکه ماهیت در کنار وجود، یک امر مستقل است که در اینجا مسئله اصالت وجود و ماهیت هر دو پیش بیاید.

ماهیت عبارت از اطوار وجود

نه، ماهیت عبارت از اطوار وجود است یعنی وجود که به شکل درمی آید، نفس آن شکل هم وجود خاص است و این عبارت از ماهیت است. لذا اینجاست که ما به ماهیات ترتیب اثر می دهیم و برای هر ماهیتی حکم خاص به خود را می دهیم و در اینجا خلط بین ماهیات نمی کنیم و تمام اینها به خاطر این است که خود ماهیت هم وجود است منتها در اینجا دو مطلب است؛ یکی اینکه ما نظر به شکل داریم و یکی نظر به آن چیزی داریم که این شکل از آن به وجود آمده است، اگر نظر به شکل داشته باشیم وجود خاص می شود و اگر نظر به چیزی داشته باشیم که در همه این اشکال موجود است، وجود منبسط و وجود صرف می شود. درست مثل یک کارخانه پلاستیک سازی که یک وقتی بشقاب می سازد، یک وقتی یک پارچ آب می سازد، یک وقتی لیوان می سازد، یک وقتی عروسک می سازد، یک وقتی توپ می سازد و یک وقتی اسباب بازی دیگری می سازد، به هر کدام از اینها به خصوص نگاه کنیم می بینیم که **هَذَا شَيْءٌ يُبَاعُ فِي السُّوقِ! آن ماده تنها لَا يُبَاعُ فِي السُّوقِ** ولی این شکلی که این است **يُباعُ فِي السُّوقِ**.

شما اگر همان مایع را در بازار بیاورید و یک سال هم نگه دارید، کسی از شما نمی خرد اما همین که یک مقداری از آن را تبدیل به یک توپ کنید فوراً برای آن مشتری پیدا می شود! اگر یک مقداری را تبدیل به یک لیوان کنید برای آن مشتری پیدا می شود! بنابراین به آن چیزی که به واسطه آن مشتری کشش پیدا می کند ماهیت می گوئیم و اسم آن چیزی که در همه اینها به یک نحو جاری و ساری است و این اشیاء مختلف از او به وجود می آید را صرف الوجود می گذاریم.

تلمیذ: همین **عبارۀ آخرای** کلام همان افرادی است که اصالت را به وجود می دهند و ماهیت را امر عدمی می گیرند منتها می گویند که ماهیت با وجود ذی الوجود است یعنی ماهیت را که ما علی الرأس حساب نمی کنیم، آثاری بر آن مترتب نیست.

استاد: همین که شما می گوئید: ماهیت یک امر عدمی است، مقصودتان از عدمی چیست؟! مقصود شما از عدم، اگر قرار بر این باشد که همان طور که گفتیم یک امر اعتباری است یعنی به اعتبار معتبر است، خب آن واضح البطلان است! اگر مقصود شما از امر عدمی این است که امری است که وجود ندارد و ما به این وجود می دهیم، این هم واضح البطلان است. به خاطر اینکه الآن مایعی که به شکل توپ درآمده است به جای آن، لیوان نمی خرید با اینکه وزن مایع پلاستیک در هردو یکی است! اگر در این یک لیوان یک سیر مایع پلاستیک تزریق شده باشد، در این توپ بازی هم یک سیر مایع پلاستیک تزریق شده است ولی شما به جای توپ لیوان نمی خرید و نمی گوئید که این هم یک سیر پلاستیک است و آن هم یک سیر است!

تلمیذ: اگر اعتباری بدانیم، ما که معتبر نیستیم که رفع و وضع آن به دست ما باشد معتبر خود وجود بسیط و ذات مقدس پروردگار است. آیا در اعتبار وضع و رفع به دست او نیست؟ او می تواند اعتبار کند؟!

تعریف اعتبار و شخص معتبر

استاد: آن در جنبهٔ تکوین است، در عالم اعتبار که دیگر جنبهٔ تکوین نداریم! مسئلهٔ اعتبار یعنی همین. اعتبار از عِبَرَت است یعنی شخص معتبر به کسی می‌گویند که از یک مسئله‌ای عبور می‌کند و این را اعتبار می‌گویند. **إِعْتَبَرَ** یعنی از اینجا رد شد و از اینجا گذشت. خب وقتی که یک شیء از اینجا می‌گذرد دوباره می‌تواند برگردد و از همان‌جا بگذرد یعنی یک راهی را برود و دوباره آن راه را برگردد، می‌تواند یک امری را ایجاد کند و بعد دوباره آن امر را سلب کند. این معنا معنای اعتبار است.

تفاوت عالم اعتبار و عالم خلق

عالم اعتبار با عالم خلق دوتا است؛ عالم اعتبار در عالم مجازات است و عالم خلق در عالم حقایق و تکوین است و خدا هیچ‌وقت اعتبار نکرده است و کار خدا اعتباری نیست. اشاعره گفته‌اند که مسائل شرعی اعتباری است که در آن‌هم حرف داریم، در احکام شرعی گفته‌اند که وضع و رفع به ید شارع است؛ در یک‌جا اعتبار می‌کند و در یک‌جا نمی‌کند فرض کنید که در یک‌جا شرب خمر را حرام می‌کند و در جای دیگر همین شرب خمر حلال می‌شود! روزه وصال را در زمان سابق واجب می‌کند اما همین روزه وصال در زمان شریعت حرام می‌شود! احکام امم سابقه در زمان خودشان واجب و لازم الاجرا بود و همان احکام در اینجا لازم الاجرا نیست! اگر ما قائل باشیم، فقط در مسائل شرعی است و حتی در آنجا هم حرف داریم و این در آنجا هم منشأ انتزاع دارد.

اما در عالم اعتبار این است که شخص به واسطهٔ جهتی که یک منشأ خارجی دارد موضوع را به یک وصفی متصف می‌کند و همین شخص می‌تواند همان موضوعی را که متصف به این وصف است را متصف به وصف مخالف آن بکند، این معنا معنای اعتبار است. امروز ملکیت برای این است و فردا ملکیت را به یکی دیگر می‌دهد، خب این اعتباری می‌شود پس ملکیت اعتباری است. اما آیا می‌تواند به خود شخص و خود لباس هم اعتباراً وجود و عدم بدهد؟! این دیگر دست او نیست چون لباس وجود خارجی دارد. آیا به من که این لباس را پوشیدم هم می‌تواند به دید اعتبار نگاه کند؟! نه، من وجود خارجی دارم یا هستم یا نیستم، این دیگر نمی‌تواند من را اعتباراً موجود یا معدوم قرار دهد، این دیگر به اختیار او نیست! امر واقعی به اختیار او نیست! آن امری در اختیار معتبر است که به همان جعل ثبوت یا اثبات انتفاء یا امحاء او را به وجود بیاورد. این اعتبار می‌شود. حالا در مسئلهٔ ماهیت در اینکه ماهیات به ید قدرت خداست شکی نیست بالأخره ماهیات از یک‌جا آمده‌اند. اصلاً ما می‌گوییم: در دست قدرت خدا نیست و در دست ماست؛ بنده مایع پلاستیک را دارم - خب حالا چرا بخواهیم منت آن را سر خدا بگذاریم! - و دست من هست، دلم بخواهد به شکل لیوان

درمی آورم و دلم نخواهد به شکل جعبه درمی آورم، این ماهیت می شود. این دست کیست؟ دست من هست. این مسئله ماهیت الآن دست من هست اما من که این را به این شکل در آوردم آیا حالا که به این شکل در آمده است می توانم اعتباراً جای این را با آن عوض کنم؟! یعنی بگویم: اینکه الآن در دست من هست و لیوان هست اعتباراً جعبه است و شما بیخود می بینید که این جعبه است، این هم که در اینجا هست لیوان است!

عدم تعلق اعتبار به وجود

اعتباری بودن ملکیت

آیا می توانم این کار را انجام بدهم؟! نه. چرا؟ چون اعتبار به وجود تعلق نمی گیرد بلکه اعتبار به امر عدمی تعلق می گیرد! ریاست امر عدمی است، مرئوسیت امر عدمی است. امر عدمی یعنی تحقق کونی در خارج ندارد! زوجیت امر عدمی است یعنی تحقق کونی ندارد! وقتی که طرفین مرد و زن باشند و باهم نامحرم باشند، به واسطه عقد نکاح چیزی به آنها اضافه نمی شود که یک دفعه تا مرد ۷۵ کیلویی عقد نکاح کند یک دفعه ۷۷ کیلو شود! این طوری نیست، چیزی به آن اضافه نمی شود و چیزی از او کم نمی شود! بله، آن مسئله زوجیت که عبارت از یک امر عدمی است در عالم و وعاء ذهن تحقق پیدا می کند و تحقق آن تحقق اعتباری است و عرف هم به آن ترتیب اثر می دهد. یا در مسئله ملکیت؛ الآن یک زمین و مزرعه ای در اینجا هست و در این مزرعه برای خودشان کدو و چغندر و شلغم کاشته اند و شما این مزرعه را به این شخص می فروشید، با فروختن این مزرعه به این شخص از محصولات آن کم می شود؟! یا این آقا که در اینجا ایستاده است به محض اینکه مزرعه فروخته شد، با کله در زمین فرو می رود؟! نه! صرفاً در عالم نفس یک مسئله ای تبادل پیدا می کند، این مزرعه را متعلق به خود دید و این تعلق را از خود سلب کرد و بین این شخص و شخص دیگر تعلق ایجاد کرد، فقط همین. چیز دیگری اضافه نشده است و هیچ چیزی هم از قضیه کم نشده است، نه زیاد شده و نه کم شده است! این اعتبار می شود.

اضطراب در کلام قوم در خصوص ماهیت

مسئله ما در ماهیات این طور نیست، وقتی یک ماهیت وجود خارجی دارد دیگر نمی توانیم آن را عوض کنیم این همین است! شما بالا بروید و پایین بیایید این لیوان است یا بالا بیایید و پایین بیایید این جعبه است! این زید است و تبدیل به غنم هم نمی شود و غنم اعتبار هم بر نمی دارد! این زید، زید است. حالا صحبت ما این است؛ آن چیزی که زید به آن شکل در آمده چیست؟! یعنی آن چیزی که باعث شده است که الآن این حقیقت را به این شکل ببینیم چیست؟! آن عبارت از صرف الوجود است. حالا اینکه الآن به آن اشاره می کنید،

امر عدمی است؟! اگر امر عدمی است پس چرا به آن اشاره می‌کنید و می‌گویید: این؟! شما که نمی‌توانید به صرف الوجود اشاره کنید! صرف الوجود یک امر مشترک است. می‌توانید بگویید: از صرف الوجود در این هست، می‌توانید این را بگویید چون اگر صرف الوجود نباشد، این تشخیص هم نخواهد بود! این را می‌توانید بگویید اما اینکه بگویید که این تشخیص امر عدمی است، اگر امر عدمی است پس چرا به آن اشاره می‌کنید؟! اگر اعتباری است پس چرا دارید به آن اشاره می‌کنید؟! اینجا است که در کلام قوم این اضطراب وجود دارد یعنی از یک طرف قائل هستند به اینکه ماهیت یک امر اعتباری و عدمی است و از یک طرف نسبت به ماهیات ترتیب‌ناشی از این مسئله است.

اینها این طور گمان کرده‌اند و اسم آنچه را که در تمام اطوار مختلف باقی می‌ماند، وجود گذاشته‌اند ولی از آن طرف گفته‌اند چون این صورت تغییر پیدا می‌کند و بعد از بین می‌رود و صورت جدید پیدا می‌کند بنابراین این صورت یک امر عدمی می‌شود و اگر امر عدمی نبود که می‌بایست باشد!

مثل این پلاستیکی که در اینجا هست، مایعی به دست ما می‌دهند و این این طور نیست، من این مایع را در یک قالب می‌ریزم و تبدیل به این لیوانی می‌شود که الآن در دست من هست. بعداً دوباره همین را روی چراغ می‌گیرم و آب می‌کنم، همین که این را آب کردم دیگر الآن لیوان در دست من نیست و در دست من مایع هست لیوان کجا رفت؟ مایع در دست من باقی است و از بین نرفته است اما همان صورتی که باعث جلب مشتری می‌شد، آن صورت الآن نیست و اینجا است که اینها گفته‌اند که ماهیت یک امر عدمی است؛ یعنی وقتی دیدند که آن مسئله صرف الوجود در همه وجودات هست و باقی است - البته ما در مورد ماده این را مثال زدیم و در سایر موارد هم این مسئله وجود دارد - ولی چون آن صورت فصلیت و نوعیتش از بین می‌رود بنابراین چیزی که از بین برود معلوم است که وجود تأصلی نداشته و وجودش وجود اعتباری بوده است. اینجا آمده‌اند به ماهیت امر عدمی گفته‌اند ولی غافل از اینکه این که الآن از بین رفته است اولاً از بین نرفته است و بنا بر قواعد فلسفی چیزی که وجود پیدا کند از بین نمی‌رود، این یک.

تشکل، وجودی طبعی نه استقلالی

دوم اینکه بر فرض از بین برود، این وجود تا وقتی که دارای این شکل هست، خود همین شکل برای آن نوعی از وجود است نه اینکه حالا چون این بعداً از بین می‌رود پس این وجود نیست! این وجودی که الآن به این کیفیت هست، وجودش وجود تبعی است و وجود تبعی هم نوعی از وجود است نه اینکه حتماً وجود باید وجود اصلی و استقلالی باشد، ما قبول داریم که هر چه در خارج هست عبارت از وجود است در این حرفی نیست اما این وجود از خود می‌زاید، چه می‌زاید؟! تشکل را می‌زاید. پس وجود تشکل الآن طبعی است نه

استقلالی. شما دیده‌اید وقتی که مار پوست می‌اندازد چطوری است؟! یعنی این یک دفعه از این پوست بیرون می‌آید و یک دفعه نگاه می‌کنید و می‌بینید که این پوست است و خود مار راه رفت و رفت! اینکه در اینجا پوست است. آیا این وجود به یک نحوی است که این وجود از زید می‌آید و فقط زید مثل پوست مار می‌ماند، این طوری است؟! یا اینکه در واقع دیگر این یک پوسته‌ای است و از بین می‌رود؟! یا نه این وجودی که هست، هر چه هست الآن با این تشکل، امر واحدی را تشکیل داده‌اند نه اینکه مسئله دوتا است؟!

در بحثی که الآن مطرح می‌کنیم نمی‌خواهیم این طور بگوییم که وقتی که وجود را از زید گرفته‌اید مثل آن پوست مار که الآن به حال خودش باقی است، این زیدیت هم باقی است. خب مار از این طرف می‌رود و وجود هم این کنار ایستاده است تا اجازه بگیرد که دوباره به این ماهیت برگردد یا نه. ما این را نمی‌گوییم، این وجود اصلی می‌شود. این وجود اصلی با اصل وجود که نمی‌شود برای وجود ثانی فرض کرد، منافات دارد! آنچه که ما نسبت به ماهیت می‌گوییم این است که وقتی شما وجود را از زید می‌گیرید، دیگر زیدی باقی نمی‌ماند و دیگر کسی نیست! وقتی آن وجود از زید گرفته شود دیگر نه وجود است و نه زید و فقط همین وجود تنها می‌ماند و دیگر زیدی در اینجا نیست. حالا آن وجود به شکلی دوباره درمی‌آید یا دوباره به چه شکلی در نمی‌آید، آن یک مطلب دیگری است. این معنا معنای این است که اگر ما بخواهیم کلام قوم را توجیه کنیم، باید این طور بگوییم که وجود استقلالی ماهیت ندارد و وجود او عین نفس الوجود و صرف الوجود در خودش است. به این کیفیت می‌توانیم توجیه کنیم.

این وجودی که الآن به شکل زید درآمده است، **أمر واحد و زید و وجود**. به یک اعتبار می‌گوییم: زید چون بالأخره با سایر افراد تفاوت دارد، به یک اعتبار می‌گوییم: وجود، به خاطر اینکه هر چه هست فقط وجود است. حالا که متوجه شدیم که این وجود با آن ماهیت یکی است، نقل کلام را در وجود می‌کنیم. آن وجود چیست که می‌تواند خودش را با همهٔ قالب‌های **مختلفة الحقائق** وفق بدهد؟! در اینکه زید ماده است شکی نیست! در اینکه وجود مابه‌الاشتراک بین ماده و غیر ماده است، در آن هم شکی نیست چون وجود که متعدد نیست که ما چندتا وجود داشته باشیم؛ یک وجود، وجود مجرد و یک وجود، وجود برزخ و یک وجود، وجود مثال و یک وجود هم وجود ماده و خود ماده هم تقسیم بشود به وجود امواج، وجود برق، وجود تشعشعات و وجود امواج کذا و کذا! اینها اصناف و آثار وجود است و این تفاوت هست. اگر این طور است بنابراین مابه‌الختلاف در خود وجود موجب اثبات ماهیت در وجود است و این واضح‌البطلان است!

بنابراین ما باید چه حقیقتی را برای وجود تصور کنیم که آن حقیقت وجود بتواند هم خود را با مجرد بسازد، هم خودش را با مثال بسازد، هم با صورت خودش را وفق دهد و هم بتواند خودش را با ماده بسازد، چه واقعی در اینجا هست؟! از اینجا به این نکته می‌رسیم که باید یک واقعیت را برای وجود تصور کنیم و

ادراک آن خیلی مشکل است ولی می شود به حقیقت مسئله نزدیک شد، ادراک این مسئله خیلی سخت است! ما باید یک واقعیتی را تصور کنیم که آن واقعیت در نهایت درجه از صرافت، تحقق داشته باشد و آن هم عبارت از مجرد است. چون ماده دارای میز، حدود، شکل، ماهیت و تعیین است. ماده این است که الآن در دست من هست، اینکه الآن در دست من هست حدودی دارد و این حدود اجازه نمی دهد که ما اسم این را بر این بگذاریم! اسم این آب را بر این بگذاریم. هر کدام حدودی دارند؛ همسایه حد دارد یا اینکه برای زمین ها حد می گذارند و می گویند: چرا در حد ما داخل شدی؟! می گویند: مواظب حد خودت باش و حساب خودت را داشته باش یعنی اندازه و مقدار و حساب خودت را داشته باش! احترام خودت را داشته باش!

معنای روایت: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خدا پدر آن کسی را بیامزد که اندازه خودش دستش باشد و پایش را از گلیم خودش بیرون نگذارد. اگر بیرون بگذارد آبروریزی بار می آید! اندازه اش دستش باشد که من الآن این مقدار هستم و بیش از این خودم را معرفی نکنم! اگر معرفی کنم فردا کار خرابی می شود. چرا؟ چون بیش از حد خودم آمدم خودم را جلوه دادم، بیش از حد خودم آمدم خودم را بروز و ظهور دادم! آدم عاقل نمی آید بیش از آن اندازه که خودش هست خودش را در مقام بیاورد! آدم رند کسی است که کمتر از آنچه که هست خودش را در مقام بیاورد! آدم رند این طور است!

مرحوم آقا - خدا رحمتشان کند - می فرمودند: مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی شفا می داد و این حرف ها. بعد می گفتند که خودت را در اختیار مردم گذاشتی! خب روزی یک کیلومتر هم صف در خانه ات جمع می شود! یکی قولنج گرفته یک انجیر بدهید، یکی دستش درد گرفته، آن یکی جلوش درد می گیرد، دیگری پایین، آن یکی بالا، آن دیگری قرض دارد و ... از صبح تا شب مجبور هستی مردم بیایند و [جواب بدهی]! خب درد هم که تمام نمی شوند. آدمی که عارف هست نمی آید این طوری خودش را در اختیار مردم بگذارد! می گوید: نه آقا ما کی هستیم ما چی هستیم، حالا دعا می کنیم خدا شفا بدهد، خدا هر چه تقدیر باشد می آورد! اگر یک خرده نشان بدهی کلاهی پس معرکه است! اصلاً نباید نشان داد! لذا آدم رند از آنچه که هست خودش را کمتر نشان می دهد! کشتی ای که دارد در دریا راه می رود نه دهم هشت دهم آن زیر آب هست و یک دهم آن بالاست و روی آب هست ما نه دهم مان روی آب هست و یک دهم زیر آب! نه دهم هیاهو و تشریفات و فلان است اما هر چه نگاه می کنی می بینی هیچ خبری نیست!

^۱ . غرر الحکم، ص ۲۳۳، با قدری اختلاف.

خب دیگر ما نفهمیدیم به کجا رسیدیم و قضیه از کجا سر درآورد! بحث راجع به کیفیت مجرد و تلائم بین مجرد و ماده است.

تلمیذ: بحث اعتباریت که فرمودید حالا خارج از بحث مادیت آیا فقط اعتبار صرف و دل‌خواهی است یا بنا بر نظریه اشاعره که فرمودید، بالأخره پشت آن مصالح و مفاسد خوابیده است؟ حتی در اعتباریات عرفی که ما معتقد هستیم همین‌طوری که نمی‌آیند طرف را به هم وصل کنند و علقه ایجاد کنند، پس نمی‌توانیم بگوییم که اعتبار امر عدمی است.

استاد: نه، منظورم این است که اعتباری که معتبر او را در عالم جعل و وضع یا رفع قرار می‌دهد گرچه باید یک مابایزاء خارجی داشته باشد ولی وضع و رفعش به دست اوست. وقتی که این آقا را رئیس و این آقا را مرئوس می‌کنند بالأخره دو نفر باید در خارج باشند؛ یک شخص را نمی‌شود هم رئیس کنیم و هم مرئوس. پس ما در وهله اول ما باید دو نفر را داشته باشیم. این یکی!

دوم باید ببینیم که غرض از این چیست یعنی چرا ما این را رئیس و دیگری را مرئوس می‌کنیم؟ به خاطر مصالحی که هست به خاطر مصالح و منفعتی که بر این مترتب است. فرض کنید چند نفر می‌خواهند بروند کاری را انجام بدهند مثلاً دشمن حمله کرده و می‌خواهند بروند دفاع کنند، اگر قرار بر این باشد که بر تعداد افراد این گردان فرمانده داشته باشیم، دیگر کسی از کسی اطاعت نمی‌کند! باید یک نفر جامع بین اینها باشد که دستور بدهد که این کار را انجام بدهند یا ندهند یعنی برای مصالح می‌آیند جعل ریاست می‌کنند و می‌گویند که این فرمانده باشد و بقیه هم از او اطاعت کنند. این هم یک مسئله است.

مسئله سوم این است که برای اینکه ما کسی را رئیس کنیم باید یک ملاکاتی وجود داشته باشد. همین‌طوری که انسان نمی‌آید مثلاً بچه را رئیس کند بالأخره باید یک فنون و تجربه و مسائلی داشته باشد تا بتواند نسبت به این قضیه بریاید مابایزاء خارجی باید داشته باشد، حالا ما کار نداریم ولی صحبت در این است شخصی که می‌آید این را رئیس قرار می‌دهد این جعل ریاست برای او در دست اوست و فردا می‌تواند همین را برای مصالح دیگر بردارد یا اصلاً خودش بخواد بردارد میلش این‌طور است. شما در مورد ملکیت مگر براساس میل‌تان رفتار نمی‌کنید؟! دلتان می‌خواهد عبایتان را بفروشید یا نفروشید، کسی جلوی شما را نگرفته است. دلتان می‌خواهد به یک بنده خدایی ببخشید یا نبخشید. یا اینکه می‌خواهید رفقا را منزلتان دعوت کنید، دلتان می‌خواهد دعوت می‌کنید و نمی‌خواهد دعوت نمی‌کنید، این دیگر میل خودتان است و در اختیار شما است و کسی نمی‌تواند زور بگوید. گرچه این کاری که می‌کنید بر طبق مصالح است اما عرض من این است که اعتبار در اختیار معتبر است و به دلخواه او وضع و رفع می‌شود حالا دلخواه او بر طبق مصلحت است مثل عقلاء یا دلخواه او غیر عقلایی است.

فرق داشتن اعتبار شرعیه با عرفیه

تلمیذ: پس اعتبار شرعیه و عرفیه باهم فرق دارند؟

استاد: بله، فرق می‌کند! او در مقام جعل و وضع است و خودش می‌داند ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد